

## رضاشاه کبیر و املاك اختصاصی

رضاشاه پس از قدردی تأمل اظهار میدارند  
خواهرجان قدردی سبیر لازم است ، همه  
چیز درست خواهد شد .

پس از اینکه رضاشاه ، به مقام وزیر  
جنگی و سردار سپهی رسیدند علی اکبر خان  
شعبانی افتخار ریاست گارد را که در آه  
زمان رئیس اسکورت نامیده میشد بدست  
آورد و باقتضای پستی که بمعهده داشت همیشه  
اوقات به حضور رضاشاه شرفیاب میشد .

در همین اوان بود که سردار سپه به  
علی اکبر خان شعبانی میفرمایند چون  
صفحات مازندران هرج و مرج است و متنفذین  
محللی اسباب زحمت اهالی را فراهم مینمایند  
من قصد دارم در مازندران علاقه بیغتری  
فراهم نمایم تا نظامات حاکم بر املاك  
اختصاصی نمونه و سرمشقی برای سایر املاك  
باشد . این بود که علی اکبر خان شعبانی  
۳۳ قریه بنام بلوک کیا کلا برای املاك  
اختصاصی خریداری نمودند ... و باین  
ترتیب بود که املاك اختصاصی در مازندران  
بوجود آمد و متعاقب آن بساط زور گوئی

چرا در مازندران از مردم و بیکاری ،  
میگرفتیم ؟  
من معتقدم که در بسیاری موارد به  
رضا شاه الهام میشد .

فلسفه خرید املاك :

حاشیه ای که آقای علی شعبانی نویسنده  
معروف بر خاطرات آقای میر گلو (سرهنگ  
بازنشسته) در مجله وزین و تحقیقی خاطرات  
وحید نوشتند مرا با آنکه اهل قلم و خاطره  
نویسی نیستم تشویق کرد تا خاطره هایی  
از مرحوم پدرم علی اکبر خان شعبانی  
رئیس املاك اختصاصی برشته تحریر در  
آورم . . .

بطوریکه از مرحوم پدرم علی اکبر  
خان شعبانی شنیده ام قبل از اینکه رضاشاه  
کبیر به مقام سردار سپهی و وزارت جنگی  
برسد از جنگ تراکهمازگرگان مراجعت  
میفرمایند و به سواد کوه تشریف فرما میشوند  
تا همشیره شان داملاقات فرمایند . در سواد کوه  
همشیره شان بعرض میرسانند که سرخ آبادیها  
اسباب زحمت ما و سایر مردم را فراهم مینمایند .

و تعدیات سرخ آبادیها و سایر متنفذین و زورمندان محلی برچیده شد .

### چرا بیگاری میگردفتیم ؟

پس از خریداری بلوک کیا کلا در

اسفندماه سال ۱۳۰۱ شمسی امر صادر شد که علی اکبر خان شعبانی عائله خود را به مازندران حرکت دهد .

در آن موقع تنهاراه ارتباطی به مازندران

جاده فیروزکوه بود و ما از همین جاده به

مازندران حرکت کردیم و چون وسائط

تقلیه موتوری هنوز عمومیت پیدا نکرده

بود ، ناچار بوسیله قاطر به مازندران

حرکت کردیم و بین راه چون راه گدوک

از شدت برف مسدود بود یادم هست که ده ،

دوازده ، روز پشت برف منتظر باز شدن راه

بودیم ولی متأسفانه برف هم‌انطور ادامه

داشت و حرکت مقدور نبود تا اینکه پدرم

به مکارها دستور داد که سرکش قاطرها را

روی برف پهن نموده قاطرها را از روی

نمد حرکت دهند . این عمل انجام شد و

پس از چند ساعت زحمت و مرارت از گدوک

خارج شدیم .

ناگفته نباید گذاشت که قبل از آن

که بلوک کیا کلا در اختیار املاک اختصاصی

قرار گیرد زارعین مبتلا به مرض مالاریا

بودند .

بمرض رسانیده شد ، دستور فرمودند

که دو نفر طبیب به املاک اختصاصی

اعزام شد و زارعین را تحت معالجه قرار

دادند .

در آن وقت چون زارعین مبتلا بمرض

مالاریا بودند و قدرت کار نداشتند هر رعیتی در سال فقط مختصری برنج کاری میکرد ولی بعدا بامر رضا شاه زارعین مشغول پنبه کاری و گندم کاری وغیره شدند .

اوایل کار زارعین بعد از اینکه پنبه

خریدار ندارد از کاشتن پنبه طفره میرفتند .

پدرم زارعین را وادار کرد که پنبه کاری

بکنند و شخصاً عهده دار شد که به موقع

خود پنبه آنها را بفروش برساند .

پس از دو سال بر حسب تقاضای پدرم

از طرف اداره شوروی اداره پنبه کان در

کیا کلا دایر گردید و کارخانه پنبه یک شنبه

بازار که مرکز اداره مباشرت بود بکار افتاد .

چندی بعد رضا شاه به مازندران تشریف

فرما شدند و در همین سفر به امر خود -

شان اینجانب در کارخانه پنبه مشغول و مأمور

خرید پنبه از زارعین شدم .

در سال ۱۳۱۰ که رضا شاه کبیر مجدداً

به کیا کلا تشریف فرما شدند بنده را که

در جلوی کارخانه ایستاده بودم احضار

فرمودند و اظهار داشتند بطوریکه اداره

دفع آفات گزارش داده است مرکبات صفحات

مازندران از بین رفته است ولی مرکبات

این باغ بنظر من آفت زده نیست .

بمرض رسانیدم از بخت بلند بندگان اعلی -

حضرت همایونی مرکبات باغهای املاک

اختصاصی سالم است .

بعدا داخل باغ شدند و ملاحظه فرمودند

که بنده حقیقت را به ایشان عرض کرده ام

این بود که بنده را مورد مرحمت قرار

دادند و در ضمن دستور فرمودند که درختها

را بدهید بزنند . عرض کردم از چه قبیل درختها ؟

از توضیحی که خواستم خیلی خوششان آمد . ملتزمین رکاب را به حضور خواستند و فرمودند من میل دارم هر دستوری که میدهم فقط بلبه قربان نباشد .

سپس دستور فرمودند که غیر از درخت مرکبات درختهای متفرقه را ببرند فقط درختهای مرکبات در باغ باقی بماند .

در اینجا بعنوان يك عضو مطلع و دست اندرکار و يك شاهد صادق و بیغرض توضیح بدهم که در خرید و توسعه املاک اختصاصی بهیچوجه زور و تعدی اعمال نمیشد بلکه هر قریبه به قیمت عادلانه روز بلکه کمی بیشتر خریداری میکردید و محصول این قریهها که از بیحالی مالکین و تنبلی زارعین بسیار ناچیز بود در عرض مدت کمی به چند برابر رسید و بهمین نسبت عایدی زارعین و بموازات آن سطح زندگی آنها ترقی کرد .

واما راجع به ساختن خانههای روستائی و گرفتن بیگاری از روستائیان که آن نیز يك چند دستاویز مغرضین و بدخواهان بود بایستی توضیح داده شود که از قدیم الایام در مازندران رسم بود که هر رعیتی که خانه برای خود میساخت سایر رعایا در ساختن خانه به او کمک می کردند و ساختمان را به اتمام میرسانیدند ، با استفاده از همین سنت محلی بود که زارعین و اادار شدند که در ساختن خانههای روستائی

که در واقع متعلق به خودشان بود کاربرد و مزد انجام دهند و در ضمن برای خرید لوازم ساختمانی از طرف املاک اختصاصی بهر عائله روستائی يك صد تومان بعنوان کمک ساختمانی پرداخت میشد .

بهر تقدیر ، هنوز چند ماهی از مراجعت رضاشاه کبیر به تهران و آغاز ساختمان خانههای روستائی نگذشته بود که بر اثر شایعات بی اساسی که در مورد ساختمان خانهها رواج داده بود هیئتی بنام هیئت بازرسی املاک به صفحات مازندران اعزام شدند . شخصی بنام «فتح اعظم» (۱) جزء این هیئت بود که چون نمی خواهم توهینی به بعضی از مأمورین درستکار و خیر اندیش بشود از بی مهری هایش ذکری نمیکنم . همینقدر توضیح میدهم که برای پدرم که شخصی صدیق و فدائی و جان نثار رضاشاه کبیر بتصدیق کلیه اهالی مازندران بود پرورنده ای ساخت که خاطر خطیر ملوکانه را نسبت به پدرم مشوب ساخت . این بود که علی اکبر خان شعبانی از ریاست املاک مازندران معزول شد و بجای او افشارطوس معروف اعزام گردید .

خوشبختانه پس از گذشت فقط هشت ماه حقایق مکشوف گردید و علی اکبر خان شعبانی مجدداً مورد مرحمت رضاشاه کبیر قرار گرفت و ثابت گردید که پدرم جان نثار و خانه زاد صدیق خاندان جلیل پهلوی می- باشد . این بود که بدستور رضاشاه کبیر به

ریاست املاک تنکابن منصوب شد .

### نیروی الهام

ما مدت ده سال یعنی تا وقوع حادثه شهر یوربیس در املاک تنکابن (شهموار) زندگی می کردیم و پس از آنکه قراه کلار دشت برای املاک اختصاصی خریداری شد اینجانب با توفان مهندس « والتر » که از مرکز اعزام شده بود به کلاردشت رفتیم و شروع به ساختمان قصر سلطنتی کردیم .

پس از چند ماهی که قصر به سقف رسید در سال ۱۳۱۷ رضاشاه کبیر به کلار دشت تشریف فرما شدند . در این سفر شاهنشاه از پیشرفت کارها بسیار خوشحال بودند و همانطور که آقای سرهنگ میر گلو در خاطرات خود اشاره کردند علی اکبر خان شعبانی را مورد مرحمت قرار دادند و مبلغ پانصد تومان ( به پول آنروز ) برسم انعام به او مرحمت فرمودند .

پس از آنکه شاهنشاه از بازدید قصر نیمه تمام سلطنتی مراجعت فرمودند به ساختمانی که متعلق به یکی از مالکین سابق کلاردشت بود تشریف فرما شدند . در نزدیکی آن ساختمان اصطبل بود که دیوارهای آن قطر زیادی داشت . آن ساختمان و آن اصطبل را با دیوارهای قطورش ما بارها دیده بودیم ولی چیز عجیب و غریبی بنظر ما نمی رسید .

آنروز اعلیحضرت نگاه دقیقی بدیوار های اصطبل نمودند و مثل اینکه هر چیزی به ایشان الهام میشد فوراً دستور فرمودند

دیوار را خراب کنید .

پس از خراب کردن دیوار دو عدد بشکه نفتی قدیم که هر کدام يك متر طول داشتند از دیوار به زمین افتاد . در هر بشکه چند قبضه اسلحه کمری و چند قبضه تفنگ پنج تیر و سه تیر روسی وجود داشت .

روز بعد که شاهنشاه از کلاردشت به رامسر عزیمت فرمودند پدرم در رکابشان بود . در رامسر شاهنشاه دستوراتی فرمودند و پدرم به قصر کلاردشت مراجعت نمود تا دستورات همایونی را انجام دهد . در مراجعت از کلار دشت متأسفانه در راه چالوس و کلار دشت ( مرزان آباد ) همانطور که همشیره زاده عزیزم آقای علی شعبانی در توضیحات خود اشاره کردند اتومبیل او با اتومبیل سرگرد گیلان شاه تصادف کرد و پدرم سقوط نمود و علی اکبر خان شعبانی در دم برحمت ایزدی پیوست .

به امر رضاشاه کبیر که خاطر مبارکشان از این حادثه بسختی مکدر شده بود جنازه علی اکبر خان شعبانی با تجلیل خاصی بتهران حمل گردید و در مقبره امام زاده حسن (ع) بخاک سپرده شد .

(۱) گویا این شخص پیش از انقلاب

ششم بهمن اشتباها بجای برادرش بدست رعایای برادرش بطرز فجیحی بقتل رسید .